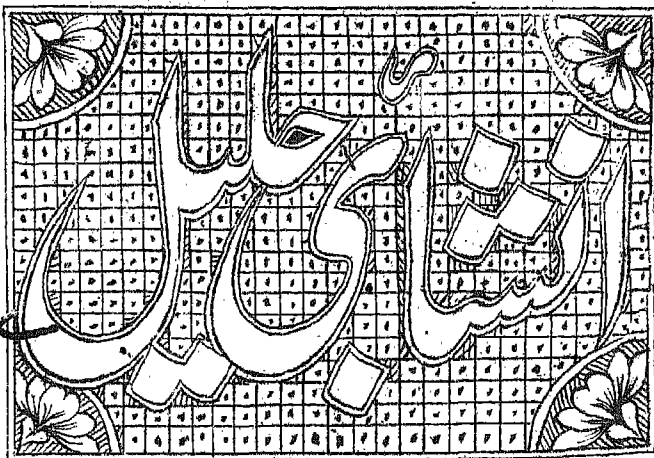




درین بیان از آن فیض شریفی که از آن بخت مبارک می رسد

از افادات نسخ مجامع اصناف علوم لوح محفوظ اسرار مکنون جام جهان بجا جلال صفات فلک مقود عالم  
کائنات با آن سلطان بانی تحت شرف نفع انسانی فناء علامت نامی میر عبد الجلیل بگرامی نشر سعید الی شش



مشترک است بر کلمات النیل از میر قلم و فصاحت مالک از مبدعیت مولوی سید محمد حیدر بگرامی  
در این کتاب است که خزانة فیض و شفاست علم و فن یکمانه روزگار که از آنجا سید محمد حیدر بگرامی  
در این کتاب است که خزانة فیض و شفاست علم و فن یکمانه روزگار که از آنجا سید محمد حیدر بگرامی

در مطبعه حسن محمدی مسیحی الزمانه الشریفه در این طبعه کرمید

100



[illegible]

شد عصبک در محل خود و اگر گرفت صف شکن خان با فوکه سیاه و آن را نظام ترک  
 به تمام فوکه ای قتل آید و او را کمر و دواست بوسی زنج و دوش چو بدان  
 بوسی بر بر می گشت بان سبب جهان باغ و بار شکسته بوی گل و قندم  
 جماعه امر با جاده و جلال انجای صحابا لیسون استحال شمال جا بجا قیام نمودند  
 زوهر کت ووش صفت و لی چون حلقه و واقع شد بخشی الملک بر مهند خان  
 و مخلص خان بودی این چون وخت عینک پیش چشم قرار گرفتند روح اند خان  
 میمان که و کارهای پادشاهی تبادلت آید و آید ناه روح القدس ترز باد مکان  
 خود است که تربیت خان میرش که از برای غنیمتی و دعوت سیفله نارا و  
 لب میخواند و جای خود چون شعله سر کشید خدا بنده خان بیوتا که همیشه بیوت  
 اذن اندانید که نهها اسم غل و کرجات ست و مقام خود قیام نمود  
 سیف الدین خان قورگی با بیره شهاب آتین که از جمله جنگنا جو کلاسیا طین  
 ست و مقام خود سر فلک و آرا ساند جماعه قورعیان بقضای صفا کاهیم پونا  
 مخصوص در پست صف کشیدند و احیان از حساب فزون وادی علما و شاد  
 غیاثون مایومرون استاده شدند و فوکه گرز داران جلالت قرین با گز برای سنگین  
 که مصداق طلعه کانه ترش با طین ست پیش آمدند جماعه بان داران



بهر جا باز و ندی که عرض مطالب سلطنت غیر خانی ملک بندگان  
 مقتضای اقبال علیه پیش است آه بهیچ است سخن که بر نشانی از مضمون الاصلی است  
 نوعی که نه که ما داخل عقد مریضانی زبان نه و مطلبی بر طبق اوقتی که بهیمینه  
 دست مبارک او درین اثنا بخشی ملک مخلص که از جمله خالصین که بدین موجب  
 وکی و مدتی نزدیک عرض که که امیر سیاب روع تصحیح نسبت از غما سیاق  
 خانی فایت سرور الانو چه چنانچه مشارالیه خطاب شد بدین عیت و موهبه شاهی ملک  
 امین که هر چه از این خانی که عیون که بر قسطنطنیه امین است که نظام ماسام  
 و یونی مطابق مریضی که عرض که که جمعی اعمال مغرول که غیر امداد عمل و ملاحظه کرد  
 مقتضای آنکه کتاب لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر  
 راجب با اعمال مغرول متعذر اوصوست حکایت که جامع کور را بنطبق و لا یغادر  
 و قید گاه است بطریق این که از رسیدن میوه باشد فروی چون تن از نظر گذشت  
 نوشته بود که در قسطنطنیه که جمعی از مصلحت آن جا که در کور و کور و کور و کور  
 بدست که یکه کم از این ارض و بسته بلاوت نه که فرمودند و نه که یکه کم از این ارض  
 و نه که که در کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
 از نظر اقدار اند معروضه شده بود که که از این ارض و کور و کور و کور و کور و کور

بهر جا باز و ندی که عرض مطالب سلطنت غیر خانی ملک بندگان  
 مقتضای اقبال علیه پیش است آه بهیچ است سخن که بر نشانی از مضمون الاصلی است  
 نوعی که نه که ما داخل عقد مریضانی زبان نه و مطلبی بر طبق اوقتی که بهیمینه

غاصدین که در این ارض و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
 بهر جا باز و ندی که عرض مطالب سلطنت غیر خانی ملک بندگان  
 مقتضای اقبال علیه پیش است آه بهیچ است سخن که بر نشانی از مضمون الاصلی است  
 نوعی که نه که ما داخل عقد مریضانی زبان نه و مطلبی بر طبق اوقتی که بهیمینه  
 دست مبارک او درین اثنا بخشی ملک مخلص که از جمله خالصین که بدین موجب  
 وکی و مدتی نزدیک عرض که که امیر سیاب روع تصحیح نسبت از غما سیاق  
 خانی فایت سرور الانو چه چنانچه مشارالیه خطاب شد بدین عیت و موهبه شاهی ملک  
 امین که هر چه از این خانی که عیون که بر قسطنطنیه امین است که نظام ماسام  
 و یونی مطابق مریضی که عرض که که جمعی اعمال مغرول که غیر امداد عمل و ملاحظه کرد  
 مقتضای آنکه کتاب لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر و لا یغادر  
 راجب با اعمال مغرول متعذر اوصوست حکایت که جامع کور را بنطبق و لا یغادر  
 و قید گاه است بطریق این که از رسیدن میوه باشد فروی چون تن از نظر گذشت  
 نوشته بود که در قسطنطنیه که جمعی از مصلحت آن جا که در کور و کور و کور و کور  
 بدست که یکه کم از این ارض و بسته بلاوت نه که فرمودند و نه که یکه کم از این ارض  
 و نه که که در کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور و کور  
 از نظر اقدار اند معروضه شده بود که که از این ارض و کور و کور و کور و کور و کور

بهر جا باز و ندی که عرض مطالب سلطنت غیر خانی ملک بندگان

بهر جا باز و ندی که عرض مطالب سلطنت غیر خانی ملک بندگان  
 مقتضای اقبال علیه پیش است آه بهیچ است سخن که بر نشانی از مضمون الاصلی است  
 نوعی که نه که ما داخل عقد مریضانی زبان نه و مطلبی بر طبق اوقتی که بهیمینه





بر طبق کاترالا اینها بنوعی محکم معلوم گشت که کاترالا فعلون بولی می باختند شیخ ابوالحسن  
 محسن مجربو استماع این خبر خود را بدینجا رسانید چند در اثنا دار و گیر با نس مالکی شکسته مالکی  
 بر مرغ و اما مشارالیه نوعی پای ثبات و زید که مضمون موضع الحق و بطل ماکانو العلون  
 بطلو انجاسید موند و بهر الهم من شد نام کو تو انجاسید محمد امین خان صدر که در قرار با  
 معاش طاع عم امین ست جماعه مستحقین از نظر قدس گنار جمعی که پیرو آیه فی  
 دین النظم می داشتند الهم من شد نام کو تو انجاسید محمد امین خان صدر که در قرار با  
 الکریم که در تیره ضعف معروض داشتند که وی مقتضای من گان برید حریف  
 الدنیا نوتیه منها حکم شد زمین بنید نادر مرده اناروا الارض و عمره داخل باشند  
 و چند کس اوده اشرفی که ملک عشره کایه و شان دست حضرت فاطمه و اناسه  
 الناطقین بیان او عنایت نموده آیه بذا عطاؤنا فاقنوا انک بغیر حیا تجاوت  
 فرمودند جمعی از مستحقین فاش ارباب معاش استعانه نمود که بهر تراش ده بکانه من خضر  
 عنایت شده پیشیت صد که طبق و آیه الارض ماکل نباته عصا و امی شایخ از از  
 کار برده تصدیق نمیدهد و مضمون ضاقت علیکم الارض با حبت طایفه بسیار و هر چه کم  
 شود فرمودند که پیشیت صد که بگویند انفس همیک من الدنیا و حسن کما حسن البکر یک  
 عبد الرحمن خان که از جمله عباد الرحمن الدین بشون عکس الارض بنونا ست

۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

مثل عرض که از نظر انو گذرانده می انطور فرموده بعضی انطور حکم شد و بعضی فقیهان  
اصحاب و متقیان من الاخر طاهر گشت بیگانه رحمت چنان اول خود و دیگر مردم  
المؤمنین یوسون یوان عام با حسن النسق نظام گرفت کاتب الف و با جمعی از اولاد  
خواست که خود ابد یوان ساند جامع و بداران و دیوان عام مطابق و باین آیه می  
سرا شده اند که کنگ و نگار کتبی یافتند از نقش خطوط و جهاد و غیره بران می شد  
و چون چون خط و دستور حقوق و ماطن ساخت و مضمون نامه فی الحقیقه و هر چند که بعد  
شاهزاده ای سهرم مجمع و یوان و البریه از اوراق جمعیت انهم باشند  
صف دوم از ایشان چهره شعیب کشیدند باز ششم یکجا و مضمون  
فقد علی المؤمنین و از اولاد ایشان که را خلاصه کرده و خود گفتیم که چون در نگاه عالم  
پایه قبل حاجات کعبه است طبق نمونو انهم الاشیق الاشیق کنگ خود  
خود ایشان با بخارسانند چنانکه در رسم خط بر خال گفته شود که نور و از مردم  
جایی اند بی نشان دارم چو بدان مسلمان مستغفر الله و یکنان که کعبه سر خود  
بجای این در برگ چشم آدمی که از مردم بسیار و در این شاخه و در این  
بجای این چوین نوران که در موجب بعضی است و در پیش از گفتند که  
که ان شاء الله و از و نشان است اما مضمون کنوا الی الله استغفروا عما سبحتون

[illegible]





اِنَّ الْمَدِيحَ اَرْكَقَ اَحْمَدًا لِيَعْرِفَ الْعُقْلُ وَيَعْلَمُونَ اَنْ لَيْسَ الْاَلْسِنُ نِيَالًا فِيهَا بَعْسٌ  
 وَلَا حَيْلَةٌ حَشَرٌ بِنَا كَرَحْتِ خَوَاسِي بِي نَهْرًا وَكَرَنَ سَاقِي خُونِ جُغْرَابِيسَ  
 طَالَعُ مَرْغَمٍ فِي فِكْرٍ سَامِيٍّ شَعْلُهُ اَلَسَّ تَصَوُّرِيٍّ هَامِيٍّ هَامٍ مَضْلُوكٍ اَكْبَدَ تَقْتِيرِ  
 جَاهِ جَلَالِ بَارِكِيَالٍ وَتَوْسِيعِ اَلِ مَنَا اَحْمَالِ اَنْتَ كَاكِبُ كَرَمٍ فَضْلٍ خَوَاعِمَا وَارِثِ كُنْكَ  
 يَا كِي نَعْمُ لَقَوْنُ وَجُودِ وَنَدَكُ شَرِّتَ كَارِبَتِ شَيْتَ كَرُو كَارِستَ وَرِي نَابِ كَرُو كَرِيَّةِ اَعْلَامِ طَبْعِ  
 اَرْحَبِ حَسْبِ تَوَالِي شَانِهِ مَطْعِ بَرِيدِ تَبِ خَيْرِ وَرَحْمَةِ تَوَالِي مَضَارِكِ وَرِي وَارِثِ بَسْتِ  
 تَبَانِشَاكِ نَفْسِ كَشِ نَسْرٍ اَوَّلِشِ بَايِنِ مَهْمِ خَتْمَا بَرْضِ مَوْتِ كَرِيَّةِ يَدِ اَوَّلِيَا اَلَا كَرِ بَصِيحِ بَرُو  
 اَبَا يُونُسِ وَنِ اِنْ جَلَدِ اَلَمْ تَرَ اَتَمَّ مِي اَلَا اَيُّ مَوْنٍ مَنِي كَرِ عَدَا اَتَشِ وَنِجِ وَنِ جِهَانِ  
 بَنِي دِشِ بَحْوَ خَوِي بَرُو اَبَرِي وَرِ وَتَامِ اَزْمَرُهُ وَنَمِ اَفْقَارِ سَالَتِ كَارِسَا بَانِي مَوْنِ  
 مَصْلُوقِ كَرِيَّةِ مِي مَدَمِي طَعْمَا نَمِ نَعِيمِ وَنِجُونَا كَرِ اَلَا اَلَّذِي اَتَى تَرْجُو وَرِ  
 مِي اَلَا كَرِ تَسْكِينِ اَلِنْ سَكِينِ وَبَصِيرِشِ اَرْشَدِ قَابِ اَلْمَابِ نَحْنُ مَرْمُومِ كَرِ اَلْمَا  
 فَيْضِ فَرُونِ حَامِي عَلِي بَتَمِ مَوَكَّوْنِ بَايِدِ مَصْلُوقِ اَوْ شَرِّتِ اَلَا ضَرْفِ مَوْتِ بَانِي وَرِ  
 سَرِ سِلَاسِي اَلَا اَلْمَدِ بَرُو اَلَا اَلْمَدِ اَلْوَقْعَةُ اَتَمِّ نِي شَرِّتِ بِي كَسِ بَرُو نَامِ عَنكَ بَوْتِ  
 زَرْقِ نَوِي سَانِ بَرِيدِ وَتَشِ اَلَا كَرِ كَاتِبِ اَلْحَرْفِ مَضْلُوكِ مَابِ نَحْنُ نَفْسِ اَلَا اَلْمَدِ  
 لَأَلَا تَرَهُ بِاَسْمِ خَوَانِدِهِ وَرَايِدِ اَحْسَرِي اَوَّلِطِ فِي جَنْبِ اَلْمَدِ بَرُو وَرِ بَا اَلَا كَرِ

خداوند کند شمع بیجا  
که آتشش پناه به بگانه برده ایم  
ماکتب آینه نو چه کلام را که لایق طواری  
خدا ساز شود که هر قطره به ریاحی رسد باز شود  
آنکس که خلف ایستاد با بچه نصیب  
چندی صدق سخن بیند که روح از نگاه  
مردم صفت کثرت بگویم است بهتر از در بیان  
سپید چو سیل از جا خروشا  
زین آسمان یزور بر کشت  
زبان شو مرتضی عرض کرد  
زبس که و سپید بگویم  
بگویند که اگر خوش نیز  
بر آن فت از جویم صف کشید  
نخندید و رویدل مور  
شکم شازخ هم گویم  
بدوش از روستی کده فوسا  
همه بیدین ندان شان یار  
و تیر شمشیر فراوان کرد  
راه زنجانی ایان زنگر

خداوند کند شمع بیجا  
که آتشش پناه به بگانه برده ایم  
ماکتب آینه نو چه کلام را که لایق طواری  
خدا ساز شود که هر قطره به ریاحی رسد باز شود  
آنکس که خلف ایستاد با بچه نصیب  
چندی صدق سخن بیند که روح از نگاه  
مردم صفت کثرت بگویم است بهتر از در بیان  
سپید چو سیل از جا خروشا  
زین آسمان یزور بر کشت  
زبان شو مرتضی عرض کرد  
زبس که و سپید بگویم  
بگویند که اگر خوش نیز  
بر آن فت از جویم صف کشید  
نخندید و رویدل مور  
شکم شازخ هم گویم  
بدوش از روستی کده فوسا  
همه بیدین ندان شان یار  
و تیر شمشیر فراوان کرد  
راه زنجانی ایان زنگر

خداوند کند شمع بیجا  
که آتشش پناه به بگانه برده ایم  
ماکتب آینه نو چه کلام را که لایق طواری  
خدا ساز شود که هر قطره به ریاحی رسد باز شود  
آنکس که خلف ایستاد با بچه نصیب  
چندی صدق سخن بیند که روح از نگاه  
مردم صفت کثرت بگویم است بهتر از در بیان  
سپید چو سیل از جا خروشا  
زین آسمان یزور بر کشت  
زبان شو مرتضی عرض کرد  
زبس که و سپید بگویم  
بگویند که اگر خوش نیز  
بر آن فت از جویم صف کشید  
نخندید و رویدل مور  
شکم شازخ هم گویم  
بدوش از روستی کده فوسا  
همه بیدین ندان شان یار  
و تیر شمشیر فراوان کرد  
راه زنجانی ایان زنگر









[illegible][illegible]



[illegible]

ارشاد است که این کتاب را در هر روز بخواند و در هر روز  
 در هر روز بخواند و در هر روز بخواند و در هر روز بخواند

شبی

جگر داران حسب کیفیت پیش

طعن است بر این که

فلک خندان کی دل کشی

باید نوازش

برجیو متبع بدارن و پوش

جسٹس جیوین بخت ویش

ق بهمن عین لعبت پیر و معنی و

خجروا بنوک منزله می

اگر ماران سوزن بختی نشر

چون مکان از بی هم نمره و پرش

شیان ان

زور احاطه حلقه می رود و

فیس سٹوڈنٹس پر ۱۰ روپے

نکون با نغمی نوک سحر جا حشر

هنگامی که او را شنیدند عذر منزه که لشکر عدل بن محمد و زوجه و قسا که از

[illegible]

و شد و چون از آنجا مراجعت نمود و در محضر حضرت مولانا سید محمد باقر

مردار و سوار است و با اسبیه چو بوی گلستان زین را از سرم

**مکتوبی** دیگرین رسیدن سبب و دوزخ میری بن شد بر سر بیدار میسر بود  
غضب و خوارش و در میان کز آن که بن و پیشه و عادت است

جہاں پختہ پڑیں × بہت بہرہ بری و فروغی ملی بی امید و دھرم مسیہ کریم و

الحمد لله رب العالمين  
الحمد لله رب العالمين

قلوب القبيح يصل سائده في مخاضها وتباب حبه ما بالكم يوم من حراب

نمود این برکتی تازی و شیرازی جامع در یک مصحف این سحر و جادو و خد

تو جان و خیر و بزرگو کلمات به حقیقت تاثیر خدا نقش اثر این صاحب بقیض می نویسد

منازعت ناف بر محبت پیدا کفار شاعت مصیر کثرت حضرت سیاه عالم قرآن

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے۔

وہی ہے جو کہ اس کے لئے ہے

100

مطابق قواعد عمومی، اگر شرکتی به ارزش هر یک از سهام خود را به صورت نقدی به سهامداران بپردازد، این عمل به منزله تقسیم سود است. اما اگر شرکت به صورت نقدی به سهامداران بپردازد، این عمل به منزله تقسیم سود است. اما اگر شرکت به صورت نقدی به سهامداران بپردازد، این عمل به منزله تقسیم سود است.

[illegible]

بهرسانده بر طبق کاهن حمزه مستقره فرات از عرصه کارزار انجمن خود مدو لطافت  
 تحریر این کیمیای نظیر و مقام پذیر نیاید از کتاب البصیر فی التفسیر معاشقه خیر عارف  
 پیشیده خود بود که کتاب مذکور سطر است که قشور است جمع است بی تیر از ان القصص فی سلاسل  
 زاده جی از پند و اندیشه و منطق قطع و اینها تصور در البتة از دست اندر جوی اگر کار که بصفت منون  
 مستقیم لام حیا هم سر او را بود و در بر این بخش الک ملک مخلص خان این شستند و اولی ج  
 موج آینه نامه تقصیر می نمود کفار را به فساد و انبساط و غلبه و حق و غنا و خیر  
 کس اگر خواند این هم ساق نیز نیند **مثنوی** زمینی نسیم تنغ فولاد و بدین چن گل گشت  
 از باد سپهر پیروز خرمی لاله فی غیره بایا و ناله قناده خود با جاک ربه است برنگ جام  
 می رنگ بست خیر مردن **اولی مثنوی** بعد ازین خیر خبر بد که با شقاوت  
 اساتذ عرب بر این شاه قشاس که این با کافر شیرینی تاخیر و دست سپاه عالمگیر التبه است  
 خود امداد و تو تو از شکم شناخته از مری خوف دل باخته با و فاجع است و کرم ساخته قد جان از  
 عایت بیم خیر و بیم مضمون این شعر برای قد و نصرت از دم پادشاه و کرم است و پادشاه  
 بر بانش بود **ب** خیر سویم چه کی ای سرمه مال تو نباش تا جاعم بهو آن بر تقبال تو  
 کات اگر تو کردن است کا و لید را بطوق خنده و غلوه تو آیم مصلحه بدین خیر تاریخ عربی فارسی  
 مسلسل گر ایند تاریخ **نظم عربی** را هر چه با مود را که آینه تقدی لفظی ابد

این کیمیای نظیر و مقام پذیر نیاید از کتاب البصیر فی التفسیر معاشقه خیر عارف  
 پیشیده خود بود که کتاب مذکور سطر است که قشور است جمع است بی تیر از ان القصص فی سلاسل  
 زاده جی از پند و اندیشه و منطق قطع و اینها تصور در البتة از دست اندر جوی اگر کار که بصفت منون  
 مستقیم لام حیا هم سر او را بود و در بر این بخش الک ملک مخلص خان این شستند و اولی ج  
 موج آینه نامه تقصیر می نمود کفار را به فساد و انبساط و غلبه و حق و غنا و خیر  
 کس اگر خواند این هم ساق نیز نیند **مثنوی** زمینی نسیم تنغ فولاد و بدین چن گل گشت  
 از باد سپهر پیروز خرمی لاله فی غیره بایا و ناله قناده خود با جاک ربه است برنگ جام  
 می رنگ بست خیر مردن **اولی مثنوی** بعد ازین خیر خبر بد که با شقاوت  
 اساتذ عرب بر این شاه قشاس که این با کافر شیرینی تاخیر و دست سپاه عالمگیر التبه است  
 خود امداد و تو تو از شکم شناخته از مری خوف دل باخته با و فاجع است و کرم ساخته قد جان از  
 عایت بیم خیر و بیم مضمون این شعر برای قد و نصرت از دم پادشاه و کرم است و پادشاه  
 بر بانش بود **ب** خیر سویم چه کی ای سرمه مال تو نباش تا جاعم بهو آن بر تقبال تو  
 کات اگر تو کردن است کا و لید را بطوق خنده و غلوه تو آیم مصلحه بدین خیر تاریخ عربی فارسی  
 مسلسل گر ایند تاریخ **نظم عربی** را هر چه با مود را که آینه تقدی لفظی ابد

این کیمیای نظیر و مقام پذیر نیاید از کتاب البصیر فی التفسیر معاشقه خیر عارف  
 پیشیده خود بود که کتاب مذکور سطر است که قشور است جمع است بی تیر از ان القصص فی سلاسل  
 زاده جی از پند و اندیشه و منطق قطع و اینها تصور در البتة از دست اندر جوی اگر کار که بصفت منون  
 مستقیم لام حیا هم سر او را بود و در بر این بخش الک ملک مخلص خان این شستند و اولی ج  
 موج آینه نامه تقصیر می نمود کفار را به فساد و انبساط و غلبه و حق و غنا و خیر  
 کس اگر خواند این هم ساق نیز نیند **مثنوی** زمینی نسیم تنغ فولاد و بدین چن گل گشت  
 از باد سپهر پیروز خرمی لاله فی غیره بایا و ناله قناده خود با جاک ربه است برنگ جام  
 می رنگ بست خیر مردن **اولی مثنوی** بعد ازین خیر خبر بد که با شقاوت  
 اساتذ عرب بر این شاه قشاس که این با کافر شیرینی تاخیر و دست سپاه عالمگیر التبه است  
 خود امداد و تو تو از شکم شناخته از مری خوف دل باخته با و فاجع است و کرم ساخته قد جان از  
 عایت بیم خیر و بیم مضمون این شعر برای قد و نصرت از دم پادشاه و کرم است و پادشاه  
 بر بانش بود **ب** خیر سویم چه کی ای سرمه مال تو نباش تا جاعم بهو آن بر تقبال تو  
 کات اگر تو کردن است کا و لید را بطوق خنده و غلوه تو آیم مصلحه بدین خیر تاریخ عربی فارسی  
 مسلسل گر ایند تاریخ **نظم عربی** را هر چه با مود را که آینه تقدی لفظی ابد

فارسی ساد و ساد  
 قنای او در این خیر  
 شایسته این خیر  
 عادت این خیر  
 عادت این خیر  
 عادت این خیر

قلت ابرخ حرق حقیقتی و اوام فی النار خالد الخجدا نظم فارسی چو را از ستم پشنا عالم نمی  
 در قلاب بقدر سیر بر هم خیز گفت تا یزید را در پیش چو سیر خنیم موچال فتح ابدان  
 اول سوال در پیشگاه خلافت جمال مطبوع شوی المومنین بقا علی نقیال حکم و جلال وصال صاوی که خلیفان  
 نیز با ابدان جلاوت شعار بجای و حصارا از طرف شمال موچال قتل کرد که در یزید و جنگ لادن یزید  
 و در خود ناخاک کور باد و ان جرت نقیون مصلحت مضمون که فضا علیهم السلام انظار و قیود چون  
 بودند و وی شمع و کف عمل نموده طول موچال در عرض و در وقت خرب شین و در سر کریمه می  
 فی النار نظیر ساد احوال قلعد از سی کفار چه نوازید و رت بشواری سر تسلیم واری کفایت  
 روزگار که شبها بتقصای محفل میانه را اگر کثرت مشعل چراغ سینه فلک از شداد و غمی نمودند  
 و مودای گان شغال خیزه رخ و ال تمیها که چشم موی سپیدی یوار نمودار میشد نقطه شک خیال  
 کرده که تیر و ننگ از سر حفره سنگ میر بودند کوی این شعر بیان که اندازی ننگ کجای این سخن است  
 به کمال خیال و در یک به و بود و می تیر و شب هر روز و مطبوع کال انسان که از جلال و کمال طبع و جلال  
 حریف می نشو و کجای بتقصای کین کار بند باز گویند شب و عالمی مطرا علیها حجاره بن لیس و خود و نوحه چنان  
 ننگ این میگرد که اگر از دست ابدان جلاوت پست نایز نوار میشد ننگ فلاخن افکار سیاحتند ترکیب چشم طین  
 بافتن سجد سبوی ضعیف منقول است و اینجا بعکس از صاف سجد سبوی فاعل ماضی باید شد و گاهی از  
 شکمهای بره کار حقیقتی آتش با بر کی مکرر فیه ناز فاحرقت ظهار سیکر و سبل شعله ابدان مو دای

[illegible][illegible][illegible]



[illegible][illegible]







[illegible]

[illegible]

آن بزم شاد بخت اعلام خطیر کمال درین ایام برآوردند که در این زمان

وطلبهای قلعه ذات المریج را که پادشاهان و سلاطین و پسران و خواهرهای و برادرهای و

و اما در این کتاب که مقتضای  
 و اما در این کتاب که مقتضای

و من بعد از آنکه در این شهر رسید و در آنجا اقامت نمود و در آنجا در میان مردم بسیار شهرت یافت و در آنجا در میان مردم بسیار شهرت یافت و در آنجا در میان مردم بسیار شهرت یافت

[illegible]

سعدی شاعرانه و باره دست او باریک شریف و لطیف و جباران و جباران و جباران

فکلمہ ای مہینہ میں مکتون سبز و یارین ہا سبب ال پیل برہنہ صحت او و قطعہ سید

سفره ما تاناز و نیکو خلق      بر صدمین راه جویدار گرفت      و دیوار خطیبی بنور ابراهیم

نچاست خبره مرآب اکن رخت  
تخیر چند ایات که در لوح شاه برسات گفتار و اجا دست مظهر

شاهنشاهی که تاز برسات  
سایه گزشتی که با تاز برسات  
نقاره و چوشت خوش  
نکته و چوشت خوش

در این سیر و دلاویز

[illegible]

و ایستاد خدمت را بشمارد و در دنیا استقامت آید و در آخرت برسد

و اما در این کتاب که از ویست و در آنجا که از ویست و در آنجا که از ویست

دینا کی دولت صبر فرما و در آن روز عید و او غمناک بوده خود را غمناک و مصون علم مرا با او عید و

بسم الملك الهادي صواب من عند التبراج

پای بی التمه سبب دوم علی العموم بری از تاراج عموم و بی از انایابی عطف ملک وقت و حجت

SECRET

\_\_\_\_\_

اسم  
۴  
اگر چه طبعش را از کمالی باز بر آرد آنقدر کار و شواش که منطبق و قطع نکند از آن عمل محسوس  
اگر چه با این چنین بود که آن در بعضی از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
که آنرا که از جان بر شدند و آنرا که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
بزرگ چنانچه در وقت باران فراوانی که در تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
از همه تمام منطبق آوردن که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
چنانچه از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
ضعیفان لی نگین که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
بچشم کسی بدین مقدار گرفت که در تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
اصطفا شد و در تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
بدر شد و عامه لشکریان منطبق آن که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
راه آب نشسته خون خنجر و مبتلا شدند که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
بر سر صیدند که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
گفت بر در هر چرخ ظاهر که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره  
از آن ب و در هر دم است چاه گرد و آب که از تنگنایان وقت بسیار از صاحب که از تنگنایان حالیه و غیره

[illegible]





[illegible]



[illegible]

طیید بطایع حلی بنابر مشهور است که اینها اشغال طبعیه و نظایر و طبایعیه و طبایعیه قرشتیه و اینها بطایع و اینها

قصیدہ سدا فی حیات احمد غلام احمد انوار

تتمتع بصید و یک پست مشاعیر طالع که از بهر عصر تاریخ جهان علامه میر گایه مصیر عبد الحکیم  
البراقی من سرها اسامی آید و هم چنین از بهر جایستی مطالع تاریخ نگار میکند طالع حیات در  
حج خاوندین است بها اکثر سیاحت مجتبی فضائل منبع جلال خلف المصدق علامه میرزا سید محمد  
مغفور واقع شده

طالع اول سوختگی زنی

رسید روز که از سموم برق بخشان  
 لرزیده چمن بس که گرم شعله بود  
 کجی شعله افشوده چید و درین  
 بر آریا با نفوس گل گره گزید  
 نهادن چمن گریه کرد و ای ابر  
 از اشک جگر رنگ از گدازالم  
 شانه بلبل بر ناله اشک افشاده و آووی  
 شعله تال که بر شهد که این گل  
 بهار سیادت طراز عالم مجد  
 طایف شرفی جلیل القدر

۳۸  
 بنیاد منی و خلفا و امیر و جهان  
 مطلع دوم در حال  
 بیار قصه مقدور را بکشد بیان  
 نبالی و ظاهر شک بریزد از غبار  
 که نیست قابل سیر و امیر که نه چو  
 که است مثل او

شده بجامه از اجزای نفس و روان  
دوم ایست که پیش بنشیند بود به جلوه  
در این است و میوم گوشتی سخن احسان  
می آید این واقعه هم از غرض  
که بشنود این دعا را در زمان  
چو این معاله دشوار تو نمی آید

این صدرا با لاکه خوان  
بازند سوزی و دین به  
بازند سوزی و دین به  
بازند سوزی و دین به

[illegible]

مرتب کہ بہت لفظ مرکب لکھانے کی طرف توجہ دلا رہا ہے۔ جس سے معلوم ہوتا ہے کہ وہ صرف دینی و علمی امور پر توجہ دیتے تھے۔



در این کتاب که در این شهر کاشان  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر

فروز بنیم نادری محمد و سکون بنیم شریف  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر

در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر

در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر

در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر

در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر

در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر

در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر  
 در این شهر کاشان که در این شهر







fire  
to

DUE DATE

9015.12

1440

